

ساعت از وقت گذشت

وقت از نیمه گذشت

نیمه از ثانیه ها

ثانیه در تپش است

دلبرم رفت که رفت

*

دست هایم چرخید

...

در خیابان فریاد

*

منتظر بود صدایم در باد

لحظه هایی که مرا می خواندند

آتشی از سر انگشت قلم هایم ریخت

*

شعله هایی که به ابعاد همه اشعارم

رود بازیگر خواهش ها را

به خدا دعوت کرد

عکس های همه خاطره ها را با خود

پاره کردم در ظهر

تا تو را نشناسم

...

*

ای خطوط اشک های تردید

یادگاری هایت

زیر پاهایم بود

تا نفس هایم را

پر کنم از افکار

*

می روم ، خواهم رفت

از دیاری که مرا غمزه کرد

لعنتی نیست به بدخیمی زخم

من دگر خواهم رفت

...

زین همه خاطره ها می گذرم

زیر لب می گویم:

دلبرم رفت که رفت

ساعت از وقت گذشت

...

و کسی نیست بخواند شعری

...

